

معلم ۱۸ ساله و دانش آموزانی ۱۷ ساله...

از کاظمی گزارشگر فوتبال تا آشتیانی رویان



منتظر بودیم معلم ادبیات وارد کلاس شود. بعد از انقلاب اسلامی تازه مدرسه‌ها باز شده بودند و ما هم حس عجیبی داشتیم؛ هم خوش حال بودیم و هم کنجکاو. یک نفر وارد شد که نمی‌شناختیم. فکر می‌کردیم هم کلاسی‌مان است. رفت و نشست روی میز معلم! شروع به صحبت کرد و بسم‌الله را گفت و خود را معرفی کرد: کاظمی هستیم؛ معلم ادبیات!

همه خشکمان زده بود. خیره شده بودیم تا ببینیم چه می‌شود. یکی از بچه‌ها بالاخره تعارف را کنار گذاشت و گفت، آقا اجازه؟ شما چند سال‌تان است؟

آقای کاظمی هم گفت تقریباً هم‌سن هستیم. ۱۸ سالش بود! از این اختلاف سنی کم حس خوبی داشتیم. بالاخره هم او هنرجویان را بهتر می‌فهمید و هم ما راحت‌تر بودیم. اول سال فکر می‌کردیم جذابیت کلاس آقا سعید فقط به هم‌سن و سال بودن معلم و دانش‌آموز است. رفته‌رفته دیدیم چقدر قرآن می‌داند. چقدر هم اهل مشاعره بود. مثلاً پیش می‌آمد که کلاس ادبیاتمان تبدیل می‌شد به لیگ مشاعره. من هم که خیلی در مشاعره حرفه‌ای نبودم یا بعضی دیگر از بچه‌ها، آقای کاظمی سریع کم‌کم می‌کرد. خیلی حرفه‌ای بود. با یکی دیگر از کلاس‌ها درس بینش داشت. کم‌کم زنگ‌های تفریح فقط صحبت از آقای کاظمی می‌شد. برای آن‌ها هم مسابقه قرآن برگزار کرده بود. می‌گفتند قرآنش هم خیلی خوب است. صوت تلاوتی را که برایش می‌گذاشتند، سریع اسم قاری‌اش را می‌گفت. می‌شد گفت دیگر همه با آقای کاظمی رفیق شده بودیم. می‌دانستم خیلی از بچه‌ها برایش درددل می‌کنند. او هم از زندگی‌اش برایمان می‌گفت. فهمیدیم دانشکده علوم توان بخشی قبول شده است و دارد فیزیوتراپی می‌خواند. همان سال ۵۸ که معلم ما شده بود، قبول شده بود. فکرش را بکنید! معلم ۱۸ ساله و دانش‌آموزان ۱۶-۱۷ ساله.

خیلی ما با وقت می‌گذراند. نه فقط سر کلاس، حتی فوتبالی بازی کردن ما را هم نگاه می‌کرد. عجب فوتبالی هم داشت! روی صندلی می‌نشست و بچه‌هایی که تیم بیرون بازی بودند، کنار او می‌نشستند تا گل کوچک دو تیم داخل زمین تمام شود. برنده با تیم بیرون از زمین بازی می‌کرد و امتیازها را می‌شمردند. بچه‌ها می‌گفتند همان‌طور که نشستیم بودیم، داشتیم شوخی می‌کردیم که آقا گفت می‌خواهید برایتان گزارش کنیم؟! همه تعجب کرده بودند! با صدای عطاالله بهمنش بازی را برایشان گزارش کرده بود! همه بچه‌ها از خنده دستشان روی شکمشان بود! پرسیده بودند آقا شما از کجا این قدر خوب بلدید گزارش کنید، گفته بود در دوران مدرسه کارم این بود و کلی همه را می‌خنداندم.

این قدر فوتبالی خوب بود که برای یارکشی دعوایمان می‌شد که آقا کدام تیم برود!

برای ما جذاب‌ترین کلاس همین کلاس شده بود. به قدری آقا سعید را دوست داشتیم و او هم کار بلد بود

که در امتحانات نهایی منطقه بالاترین نمره‌های منطقه را بچه‌های هنرستان پیام امید گرفتند.

ما با معلممان رفیق شده بودیم. بعد از مدرسه هم هنوز اکثر بچه‌ها با او ارتباط داشتند. من هم مثل بقیه بچه‌ها هر از گاهی با استاد تماس می‌گرفتم و هم در تحصیل و کارم، و هم در کارهای زندگی با او مشورت می‌کردم. او هم دلسوزانه برای همه ما وقت می‌گذاشت و راهنمایی می‌کرد. خودش هم خاطرات خوبی از هنرستان داشت. تا همین اواخر هم می‌گفت کاش هنوز سال ۵۸ بود و در هنرستان پیام روزگار می‌گذراندم.

آقا سعید از رشته فیزیوتراپی فارغ‌التحصیل شد و کارشناسی ارشد را هم در همان رشته گذراند. البته وسط تحصیل به جبهه هم رفت.

بعد که تحصیلتش تمام شد، استاد دانشگاه شد. کلاً معلمی را دوست داشت؛ چه در مدرسه و چه در دانشگاه. هر کاری می‌کرد، خودش را به جشنواره جوان خوارزمی می‌رساند و طرح‌های بچه‌ها را داوری می‌کرد.

از جبهه که برگشته بود، تجربه‌های آنجا را به کار گرفته بود تا برای مردم درمانگاه بسازد. موجی راه انداخته بود برای ساختن درمانگاه. کلاً آرام و قرار نداشت.

یک روز که با استاد صحبت کردم، فهمیدم رفته در جهاد دانشگاهی مشغول شده است. گفتم استاد مشغول چه کاری هستید؟ فهمیدم مرکزی را راه‌اندازی کرده‌اند به اسم «رویان». پرسیدم کارش چیست؟ گفت داریم راه‌هایی پیدا می‌کنیم که زوج‌های نابارور را درمان کنیم. طرح جدیدی بود. تا به حال چنین چیزی نشنیده بودم. ما تصور می‌کردیم کسی که نابارور است دیگر این مهر روی پیشانی‌اش خورده و درمان نمی‌شود! چند سال گذشت تا فهمیدیم رویان چقدر کار مهمی بوده است؛ زمانی که دیگر همه روزنامه‌ها عنوان‌هایشان دستاوردهای علمی رویان شده بود. همکاران استاد می‌گفتند خون‌دل‌های زیادی خورده تا رویان از مرکزی نوپا به رویان معروف تبدیل شود. فکرش را بکنید. چنین کار بزرگ و مهمی را زمانی شروع کنی که خیلی‌ها، چه به طعنه و چه مستقیم، اعتقادی هم به نتیجه‌دادنش نداشتند باشند. محکم بایستی و آن را به نتیجه برسانی.

برای آقا سعید بن‌بست بی‌معنا بود. آدم انقلابی که بن‌بست نمی‌شناسد. به خدا توکل می‌کند و تلاش می‌کند. خدا هم برکت می‌دهد.

۱۴ دی سالروز شهادت دکتر سعید کاظمی آشتیانی است؛ مؤسس پژوهشگاه رویان. یکی از نوابغ و مفاخر ایران که هم از نظر علمی و هم از نظر اخلاقی جزو سرآمدان کشور بوده و خواهد بود. پژوهشگاه رویان اکنون جزو پیشروترین مراکز علمی در زمینه درمان نازایی در کشور و جهان است و از مهم‌ترین مراکز تولید علم پیشرفته در کشور. خدمات و شخصیت و منش دکتر کاظمی آشتیانی تا همیشه می‌تواند الگوی ما برای طی کردن مسیر زندگی، علمی و کاری باشد. روحش شاد و راهش پر رهرو!